تاريخ عصر غيبت كبرا (4(

سيد منذر حكيم

در شماره‏هاي گذشته، پس از تبيين قلمروهاي بحث‏هاي تاريخي عصر غيبت كبرا، در نخستين قلمرو، به تاريخ زندگاني امام مهدي‏عليه السلام پرداختيم و آغازين بحث را به تمهيدات و زمينه سازي‏هاي فرهنگي و تربيّتي قرآن و پيامبر اسلام و اهل بيت عصمت‏عليهم السلام براي غيبت طولاني امام مهدي‏عليه السلام اختصاص داديم.

در اين مقاله، به دو سؤال درباره‏ي غيبت كبرا پاسخ مي‏دهيم.

سؤال يكم - چرا امام مهدي‏عليه السلام در محيطي كاملاً مخفيانه، زندگي خود را شروع كرد تا به تعليل و تحليل و استدلال بر غيبت او بپردازيم؟ آيا واقعاً اصل غيبت براي امام مهدي‏عليه السلام امري اجتناب‏ناپذير بوده است؟ آيا راه‏هاي ديگري براي رفع مشكل وجود نداشته است؟

سؤال دوم - چرا امام مهدي‏عليه السلام بايد غيبتي طولاني داشته باشد؟

پرسش يكم - آيا غيبت براي امام مهدي‏عليه السلام امري اجتناب‏ناپذير بوده است؟

انحرافِ مسيرِ خلافت - پس از پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله وسلم - جامعه‏ي اسلامي و جهان اسلام را به حكومت حاكماني خودكامه و مستبد و حريص بر مُلك و زراندوز و شهوتران گرفتار كرد.

روايات پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله وسلم مبني بر ضرورت براندازي قدرت حاكمانِ ستمگر و منحرف از صراطِ مستقيمِ و انسانيّت، به دست فرزندش مهدي موعود - كه از نسل حسين بن علي است - به گونه‏اي بود كه ستمگران را نسبت به تولّد و حضور مهدي آل محمدعليهم السلام حسّاس كرده بود.

دوستان و يارانِ اهل بيت‏عليهم السلام - كه از ستمگري حاكمان مستبد، به ستوه آمده بودند و انتظار قيام قائم آل محمدعليه السلام را در برابر ستمگري‏هاي خانه‏مان سوز مي‏كشيدند - همواره، از قائم آل محمد سؤال مي‏كردند و امامانِ معصوم نيز ضمنِ تبيينِ شرايط لازم براي يك قيام جهاني و گسترده، نويد تولّد و ظهور آن قائم آل محمدعليهم السلام را به شيعيان خود مي‏دادند و آنان را به انتظاري سازنده دعوت مي‏كردند.

آن چه را كه اهل بيت عصمت‏عليهم السلام درباره‏ي قائم آل محمّدعليهم السلام مي‏فرمودند، در سينه‏هاي شيعيان مخفي نمي‏ماند، و ويژگي‏هاي آن امام بزرگوار، به نسل‏ها، پي در پي، منتقل مي‏گرديد، و بسيار طبيعي بود كه حاكمانِ ستمگر - و زورمداران و سياست‏مداران هر عصر - از اين ويژگي‏هاي منحصر به فردِ امام موعود و دادگستر، با خبر مي‏شدند و براي تولّد و ظهور او لحظه شماري مي‏كردند. همان طور كه شيعيان نيز براي ظهور او و قيام به حق او لحظه شماري مي‏نمودند.

دشمنان، براي دستگيري و قتل و نابودي او، و دوستان، براي ياري و نصرت و حق‏ستاني و همراهي او، منتظر بودند.

امّا آن چه تحقّق يافت و در تاريخ ثبت شد، اين بود كه قبل از تولّد مهدي آل محمّدعليهم السلام پدران او تحت مراقبت‏هاي شديد قرار داشتند و يكي پس از ديگري، به دست حاكمان ظالم، به شهادت رسيدند. اين شهادت‏هاي به صورت مرگ هاي زودرسي براي تمامي آنان بوده است.

امام محمّد جوادعليه السلام در سن بيست و پنج سالگي و امام علي النقي‏عليه السلام در سن چهل و چهار سالگي، و امام حسن عسكري‏عليه السلام در سن بيست و هشت سالگي به شهادت رسيدند. يعني ظرف چهل سال (از 220 الي 260 هجري)، سه نسل، پي در پي، به درجه‏ي رفيع شهادت رسيدند. تا از مزاحمت هاي احتمالي آنان در امان باشند.

آن چه را كه امام حسن عسكري‏عليه السلام در تحليل و تعليل اين پديده (قتل و كشتار و نسل كُشي آل محمد بويژه پدران امام مهدي‏عليهم السلام مطرح كرده است، گوياي برنامه‏اي حساب شده براي جلوگيري از تولّد مهدي آل محمدعليهم السلام است.

در روايتي از امام حسن عسكري‏عليه السلام چنين آمده است:

قد وضع بنو أُميّة و بنو العبّاس سيوفهم علينا لعلّتين: إحداهما أنّهم كانوا يعلمون [أنْ‏] ليس لهم في الخلافة حق فيخافون من ادّعائنا إيّاها و تستقرّ في مركزها. و [ثانيتهما]: أنّهم قد وقفوا من الأخبار المتواترة علي أن زوالَ ملكِ الجبابرة الظلمة علي يد القائم منّا، و كانوا لايشكّون أنّهم من الجبابرة والظلمة، فسعوا في قتل أهل بيت رسول الله‏صلي الله عليه وآله وسلم و إبادة نسله طمعاً منهم في الوصول إلي منع تولّد القائم‏عليه السلام أو قتله، فأبي الله أنّ يكشفَ أمرَهُ لواحد منهم إلاّ أن يتمَّ نوره ولو كره المشركون؛(1)امويان و عباسيان، به دو سبب، شمشيرهاي خود را براي نابودي ما به كار گرفتند: سبب يكم، اين است كه آنان مي‏دانستند كه در خلافت، حقّي ندارند و به همين جهت، از اين كه ما - اهل بيت - مبادا ادعاي خلافت را كنيم و خلافت پيامبر، به مركز اصلي خود بازگردد، و دست آنان از اين منصب كوتاه شود، ترس و واهمه داشتند.

سبب دوم، اين است كه آنان از راه خبرهاي قطعي و متواتر، مي‏دانستند كه نابودي حكومت ستمگران جبّار به دست قائم از ما است و هيچ گونه شكي نداشتند كه خودشان از جبّاران و ستمگران هستند. به همين جهت، بدون وقفه، براي قتل و نابودي نسل رسول الله، تلاش كردند به طمع اين كه از تولّد قائم جلوگيري كنند و يا آن كه او را به قتل برسانند، ولي خداوند، از فاش شدن امر او براي آنان جلوگيري كرد، تا اين كه نور خود را تمام بگرداند (و حجّت و وليّ خود را ظاهر كند) هر چند كه مشركان كراهت داشته و ناخشنود باشند.

آن چه در اين روايت آمده است، نشان مي‏دهد كه هر كدام از دو سبب ياد شده، براي نابود كردن هر يك از امامان معصوم و پدران حضرت مهدي آل محمدعليهم السلام كافي بوده است. همين دو سبب، سرعت و دقّت و گستردگيِ اقداماتِ عباسيان را براي نابودي هر سه امام(2) بلكه هر پنج امام(3) بلكه ساير امامان معصوم را به خوبي توجيه مي‏كند.

اين كه هر يك از امامان‏عليهم السلام خود را صاحب حقِ شرعي در خلافت مي‏دانستند، و هر يك از حاكمان غاصب نيز خود را ستمگر و غاصب خلافت مي‏ديدند، بسيار روشن است كه پيامدهاي رواني و اجتماعي خطرناكي مي‏تواند داشته باشد؛ زيرا، يك امامِ معصوم و صاحبِ حقِ شرعي، حتّي با سكوت خود، لرزه بر اندام غاصبانِ حق او مي‏اندازد، و وجود او براي آنان ترس آور است و هميشه، غاصبانِ حقّ او، مرعوبِ او هستند، چه رسد به اين كه اگر بخواهد حق خود را مطرح كند و به مطالبه‏ي آن حق بپردازد.

گذشته از اين كه چنين احتمالي، هميشه مطرح بوده است، عملاً، اهل بيت پيامبرعليهم السلام درخفا و گاهي به طور آشكار، حقّانيت خود را تبليغ مي‏كردند و لبه‏ي تيز انتقادات خود را به سمت ستمگران و غاصبان نشانه مي‏رفتند.(4) بسيار طبيعي است كه ستمگران اموي و عباسي، نسبت به اين ادعاي حقّ از سوي اهل بيت‏عليهم السلام هرگز ايمن نبودند و هميشه احساس خطر مي‏كردند و مردم مسلمان نيز - خصوصاً شيعيان - منتظر قيام آنان بر ضد بيدادگران و ستمگران بودند، و انتظار داشتند كه امام صادق‏عليه السلام با قيام خود، به آن وعده‏ها لباس تحقّق بپوشاند.(5)

علويان نيز، پيوسته، قيام مي‏كردند و يا در حال تدارك افراد و امكانات براي قيام‏هاي خود بوده‏اند. كار آنان به جايي رسيد كه براي كسب قدرت و تشكيل حكومتي مشروع، قيام‏هاي قابل توجّهي در دو قرن دوم و سوم داشته‏اند.(6)

امامان معصوم‏عليهم السلام پس از قيام خونين امام حسين‏عليه السلام تا عصر امام حسن عسكري‏عليه السلام علي رغم عدم شركت در هيچ مبارزه‏اي علني - چه سياسي و چه نظامي - به هيچ وجه از مراقبت‏هاي دقيق و گسترده و بسيار شديد دستگاهِ جبارانِ حاكم در امان نبودند، و گرفتار تبعيد و زندان و شكنجه و سپس قتل و يا مسموميّت به دست حاكمان خودكامه و عمّال آنان شدند.(7)

اين كه محلّ تولّد و محلّ سكونت سه امام بزرگوار، محمّد جواد و علي النقي و حسن عسكري‏عليهم السلام، مدينةالنبي بوده است، ولي امام محمد جوادعليه السلام در بغداد به شهادت مي‏رسد و همان جا به خاك سپرده مي‏شود و امام علي النقي‏عليه السلام و امام حسن عسكري‏عليه السلام در سامرا به شهادت مي‏رسند و همان جا به خاك سپرده مي‏شوند، شاهد خوبي بر اين نكته است.

گواه درستي اين تحليل، كوتاه بودن سنِّ اين سه امام بزرگوار، به هنگام شهادت است. با توجّه به اين كه از لحاظ جسمي، آنان، سالم بودند، ولي به مرگ زودرس گرفتار مي‏شوند. حاكمان، براي دفع اتّهام قتل آنان، از درباريان خود گواه مي‏گرفتند تا وانمود كنند كه هيچ گونه قتلي انجام نشده است. اين تلاش، نشان دهنده‏ي قتل آن بزرگواران به دست حاكمان است.

نسبت به دوّمين سبب ياد شده در حديث امام حسن عسكري‏عليه السلام بايد گفت، امامان معصوم - كه پدران حضرت مهدي آل محمدعليهم السلام هستند - اگرچه داعيه‏ي خلافت و امامت هم نمي‏داشتند، به صِرفِ اين كه مهديِ مصلح و دادگستر و نابود كننده‏ي ستمگران و جباران از نسل آنان است، كافي است كه جبّاران را وادار كند تا به قتل او كمر همّت ببندند، و تلاشي گسترده و پيوسته براي جلوگيري از تولّد او به عمل آورند.

لازمه‏ي چنين فرضي، اين است كه تمامِ ارتباطات خانوادگي آنان، كاملاً، زير نظر باشد و هميشه، مراقب تولّد فرزندي با مشخّصات ياد شده در روايات پيامبرصلي الله عليه وآله و اهل بيت‏عليهم السلام باشند. البته تلاش هاي عبّاسيان به مرحله‏اي پيش‏تر از اين مرحله برمي‏گردد؛ زيرا كه آنان سعي و تلاش چشمگيري براي جلوگيري از تولّد امام مهدي‏عليه السلام داشته‏اند.

حبس‏هاي به ظاهر محترمانه‏ي امام رضاعليه السلام - تحت عنوانِ ولايت عهدي - آن هم در مرو، و به عقد درآوردن دختر مأمون براي امام جوادعليه السلام كه در تمام سال‏هاي زندگيِ امام، همراه امام بود و تا رساندن او به مرحله شهادت، لحظه‏اي او را تنها نگذاشت، و سپس زنداني كردن امام هادي‏عليه السلام همراه فرزند دو ساله‏اش امام حسن عسكري‏عليه السلام آن هم در پادگان نظامي سامرا - و دارالخلافه‏ي عبّاسيان - و به شهادت رساندن آن دو امام بزرگوار در سنّ جواني، همه‏ي اين تلاش ها و جنايت هاي هول ناك براي جلوگيري از ولادت امام زمان‏عليه السلام بود. با خواست و اراده‏ي خدا، اين تلاش ها ناكام بود و نتوانستند از تولّد آن يگانه امام و يادگار علي و فاطمه جلوگيري كنند.

تلاش گسترده‏ي دستگاه جبّار بني‏عباس براي دست‏رسي به حضرت مهدي‏عليه السلام پس از تولّد او(8)، بهترين گواه بر ناكام بودن تلاش هاي آنان، در جلوگيري از تولّد او است و نيز اهميّت فوق العاده‏ي وجود امام مهدي‏عليه السلام در نظر حاكمان، و خطرناك بودن وجود و نام او براي ستمگران بني عباس را نشان مي‏دهد.

تلاش جبّاران براي جلوگيري از ولادت حضرت مهدي‏عليه السلام چندين شاهد و گواه قابل توجّه نيز دارد:

الف) امامان معصوم‏عليهم السلام، پس از امام صادق‏عليه السلام از لحاظ ارتباطات خانوادگي نيز تحت نظر بودند به گونه‏اي كه ازدواج‏هاي آنان نيز كنترل مي‏شده است. شاهد اين مدّعا، اين است كه مادران شش امام معصوم، همگي، كنيز بوده‏اند، در حالي كه وضعيّت اجتماعي امامان معصوم، وضعيّتي شاخص و قابل توجّه بود.

مادران اين شش امام معصوم، از زنان مورد توجّه مردم و دستگاه حاكم نبودند، بلكه از كنيزان پاكدامن و عفيف بودند.

چنين پديده‏اي، گوياي اين است كه وجود اين امامان، از بدو تولد تا مدّتي، جلب توجّه نمي‏كرده و زماني كه متوجّه آنان مي‏شدند، شرايط لازم براي نابود كردن آنان فراهم نبوده است. در حقيقت، فرصت طلايي از حاكمان ربوده مي‏شد.

پدران اين امامان براي جا انداختن امامت فرزندان غير معروف خود، تلاشي پيوسته و گسترده آغاز مي‏كردند تا اين كه شخصيّت آنان را براي شيعيان خود آشكار كنند و زمينه را براي امامت آنان هموار كنند و مشكل رقابت ساير فرزندانِ خود را با آنان حل كنند و نظر مثبتِ شيعيان خود را به آنان معطوف دارند، تا پايگاه اعتقادي و مردمي آنان را به طور طبيعي و منطقي تشكيل دهند.

ب) تولّد امام مهدي‏عليه السلام از نرجس خاتون، به گونه‏اي بود كه هيچ كس متوجّه حاملگي او نبود و حتّي حكيمه خاتون نيز با تعجّب به حامله بودن او، آن هم در ساعت‏هاي واپسين، متوجّه مي‏شود كه ديگر زمان تولّد فرا رسيده است. در نهايت خفا و پنهاني، آن تولّد مبارك انجام گرفت و امام مهدي‏عليه السلام به سرعت، از ديدگاه حاضران پنهان شد و حتّي حكيمه خاتون نيز متوجّه كيفيّت و مكان پنهان شدن اين مولود مبارك نشد.

ج) از امام حسن عسكري‏عليه السلام چند روايت در اين باره رسيده است. يك روايت، به روزهاي به زندان انداختن امام حسن عسكري‏عليه السلام ارتباط دارد و چند روايت نيز به روزهاي پس از آزادي او از زندان بر مي‏گردد.

در اين چند روايت، تصريح شده است كه دستگاه غاصب و جبّار عباسي براي نابود كردن امام حسن عسكري‏عليه السلام و در حقيقت، براي نسل كشي آل محمدعليهم السلام و جلوگيري از فرزند دار شدن او، تلاش وسيع و جدّي‏اي داشته‏اند، ولي خداوند، آن را خنثي كرده است.

روايت يكم - معتز عباسي كه امام هادي‏عليه السلام را به شهادت رساند، خواهان قتل امام‏حسن عسكري‏عليه السلام نيز بود و دستور قتل را صادر كرد، ولي خداوند، او را به دست تركان نابود ساخت. امام حسن عسكري‏عليه السلام در توقيعي به شيعيان خود فرمودند:

هذا جزاء مَنِ اجْتَرَأ علي الله في أوليائه، يزعم أنَّه يقتلني وليس لي عقب، فكيف راي‏ قدرة الله فيه؟!؛(9) اين نوع كشته شدن با خواري و ذلّت، جزاي كسي است كه بر خدا تجرّي كرد و به نابودي اولياي خدا همّت بست. او ادّعا مي‏كرد، در حالي مرا مي‏كشد كه فرزندي نداشته باشم، ولي قدرت خدا را در حق‏اش ديد؟!

روايت دوم - در توقيعي ديگر آمده است كه:

زعموا أنّهم يريدون قتلي ليقطعوا هذا النسل، و قد كذّب الله عزّوجلّ قولهم والحمدللّه؛(10) خيال كردند و همّت كردند كه مرا بكشند تا اين نسلِ (فاطمه) را ريشه كن كنند، در حالي كه خداوند، خواسته‏ي آنان را باطل ساخت. ستايش، از آنِ خدا است.

روايت سوم - حضرت، در اين روايت، خداوند را بر تولّد فرزندش، سپاس مي‏گزارد:

الحمدللّه الذي لم يخرجني من الدنيا حتي‏ أراني الخلف من بعدي. أشبه الناس برسول الله‏صلي الله عليه وآله خَلْقاً و خُلْقاً، يحفظه الله تبارك و تعالي في غيبته ثمّ يظهره فيملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت جوراً و ظلماً.(11)

بنابراين، عبّاسيان، تلاشي گسترده را براي جلوگيري از تولّد فرزندي براي امام حسن عسكري‏عليه السلام داشته‏اند و خواهان قطع نسل آل محمدعليهم السلام بوده‏اند. حال، با چنين شرايطي، ظهور مهدي آل محمدعليهم السلام و بر ملا شدن وجود او و حضور علني او در جامعه‏ي آن روز، بسيار غير منطقي بود.

حوادث تاريخي سال‏هاي دويست و پنجاه و پنج تا دويست و شصت هجري، به گونه‏اي بسيار روشن، خفقان حاكم بر آن برهه را نشان مي‏دهد و ضرورت تولّد مهدي آل محمدعليهم السلام در شرايطي بسيار مخفيانه توجيه مي‏كند.

تولّدي كه همراه و همزادِ اختفا و زندگي پنهاني است، چه‏گونه ممكن است نابود كننده‏ي ستمگران را در آن شرايطِ نامناسب، به صحنه‏ي ظهور و مبارزه بكشاند؟ آيا چنين فرضي، جز از دست رفتن و نابودي آن يگانه منجي بشريّت، رهاورد ديگري مي‏تواند داشته باشد؟!

با توجّه به سه نكته‏ي زير، ضرورت غيبت براي حضرت مهدي‏عليه السلام امري بديهي به نظر مي‏رسد:

نكته‏ي يكم - فرض، اين است كه حضرت مهدي آل محمّدعليهم السلام دوازدهمين و آخرين اختر تاب ناك آسمان ولايت و امامت است، و پس از او، امامِ معصوم و حجتِ الهي ديگري وجود ندارد تا بار سنگينِ امامت را در جامعه‏ي اسلامي و انساني بر دوش داشته باشد.

نكته‏ي دوم - اين امام معصوم و يگانه منجي بشريّت، براي اِصلاح جهاني و گسترده، ذخيره شده است.

نكته‏ي سوم - در زمان تولّد، بلكه پس از تولّد او، شرايط لازم براي يك قيام و نهضت و اصلاح جهاني فراهم نشده بود.

بنابراين، به جز غيبت و پنهان شدن از ديده‏ها تا زمان تحقّق شرايط لازم براي قيام جهاني او راه ديگري وجود دارد يا مي‏تواند وجود داشته باشد؟

بررسي فرضيه‏ي حل مشكل غيبت با معجزه‏

براي عدّه‏اي، اين پرسش مطرح است كه ((امام مهدي‏عليه السلام - اگر لازم است عمري طولاني داشته باشد و بايد با معجزه زندگي كند - چرا ظهور نمي‏كند و با معجزه، به زندگي علني خود ادامه نمي‏دهد، به گونه‏اي كه هيچ كس توان مقابله و نابود كردن او را نداشته باشد، و همين ظهورِ همراه با اعجاز تا تحقّق شرايط لازم براي قيام جهاني ادامه داشته باشد، تا غيبت، يگانه فرضِ ممكن نباشد؟)).

چنين سؤالي، معمولاً، براي افرادي مطرح مي‏شود كه سنّت‏هاي الهي را نمي‏شناسند و تكامل جامعه انساني را بر اساس سنّت هاي الهي، لازم نمي‏بينند.

پر واضح است كه اگر ما، تكامل انسان‏ها و جامعه‏ي انساني را بر اساس يك نظام روشن و در پرتو سنّت‏هاي الهي لازم بدانيم، به هيچ وجه، نبايد خلاف سنّت‏هاي الهي، انتظار حركت و تكامل و پويايي را داشته باشيم. سنّت‏هاي الهي، براي تربيّت و تكامل انسان‏ها، نقشي اساسي دارند، و معجزات الهي، در پرتو اهداف تربيّتي رسالت‏هاي انبيا، مطرح شده است.

بنابراين، فقط به اندازه‏ي ضرورت، بايد از معجزات الهي انتظار دخالت داشته باشيم و كارهاي انبيا و اولياي خدا را كه همراه با معجزات بوده، بر اين اساس - كه معجزه بايد عامل رشد عقيده و ايمان و عامل اتمام حجّت باشد، ببينيم و از اين زاويه به اين معجزات بنگريم.

نخستين هدفي كه براي معجزات الهي مطرح است، بيرون آوردن انسان‏ها از زندان مادّيات است تا او را به عالم غيب - كه فراتر از جهان مادّه است - وصل كند. پس نبايد انتظار داشته باشيم كه تمام زندگي اولياي خدا بر اساس قانون معجزات شكل گيرد و پيش رود. زندگي پيامبران‏عليهم السلام و پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله - طبق آن چه در قرآن نيز آمده است - يك زندگي عادي و روزمره بوده، و طبق قوانين متعارف به زندگي خود و رسالت خود مي‏پرداختند، و استفاده از معجزه نسبت به ساير كارهاي عادي و متعارف، بسيار اندك بوده و در حدّ ضرورت ترسيم شده است.

قرآن از زبان پيامبرصلي الله عليه وآله صريحاً، فرموده است: ((قل إنّما أنا بشر مثلكم يُوحي‏ إليّ)).(12) وحي الهي، همراه پيامبران بوده و زندگي آرماني و انساني آنان را زينت مي‏داده، امّا حركت و تكامل آنان در دعوت و تبليغ و زندگي، مانند ديگران و به طور متعارف بوده است و با علل و اسباب طبيعي، تكامل و تكاپو داشته‏اند.

اگر امام مهدي‏عليه السلام ظاهر مي‏شد و با معجزات فراگير و همه جانبه، ناچار به حفظ خود از گزند آفت‏ها مي‏شد، شخصيّتي غير عادي و غير بشري و غير قابل الگوگيري در ذهن‏ها پيدا مي‏كرد و از انجام دادن وظايف و رسالت‏هاي خود، عملاً، فاصله مي‏گرفت و مردم، او را به عنوان رهبري و الگويي شايسته، مورد توجّه قرار نمي‏دادند.

تا كنون ضرورت غيبت امام مهدي‏عليه السلام و عدم امكان ظهور او با حفظ تمام آرمان ها و شرايط و رعايت سنت هاي الهي روشن شد.

آخرين حجّت الهي، براي مردم جهان، بايد حفظ شود، و معجزه براي حفظ جان او لازم است، امّا معجزه براي جلوگيري از غيبت و پنهان شدن او از ستمگران و عمّال آنان و دشمنان او، كارساز نبوده، بلكه از غيبت و استتار او از مردم، فوائد و نتايج فراواني براي او و مردم عايد مي‏گردد تا اين كه شرايط لازم و كافي براي ظهور و قيام او فراهم گردد تا ايجاد يك دگرگوني عظيم و تحوّلي جهاني ايجاد كند.

بنابراين غيبت امام مهدي‏عليه السلام به عنوان آخرين حجّت الهي پس از پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله امري اجتناب‏ناپذير است، امّا چرا اين غيبت بايد آن قدر طولاني باشد كه عدّه‏اي از مردم از عقيده‏ي خود برگردند؟

پرسش دوم - چرا غيبت، طولاني است؟

حال كه در آن شرايط بحراني، غيبت، امري اجتناب‏ناپذير بود، مدّت غيبت و طولاني بودن آن نيز بدون دليل نخواهد بود. دليل طولاني بودن غيبت، با دليل اصل غيبت، ارتباط دارد؛ يعني، همه‏ي دلايل و عواملي كه غيبت آخرين حجّت الهي را به وجود آورده بود، بايد مرتفع گردند و تمام شرايط لازم براي ظهور و قيام به حق، جهتِ عدالت گستري در جهانِ بشريت، بايد فراهم شود و يا به گونه‏اي باشد كه فراهم گشتن آن شرايط ممكن باشد تا حضرت، ظهور كند، البته با توجّه به كلّيّه‏ي سنت هاي الهي كه در حركت و دگرگوني‏ها و تربيّت و تكامل جوامع بشري جريان دارد.

بنابراين، به همه‏ي عامل‏هاي غيبت، بايد توجّه شود، و زمانِ لازم براي تحقّقِ شرايطِ مطلوب در ظهور و قيام آن يگانه يادگار فاطمه و علي‏عليهما السلام - كه براي گسترش عدالت در جهان ذخيره شده است - مورد عنايت قرار گيرد. به تناسبِ اين زمانِ لازم براي فراهم شدن شرايط، مدّتِ غيبت نيز رقم زده مي‏شود و طولاني شدن آن، مرهون اين امر مي‏باشد.

پياده شدن اصول تحوّلات اجتماعي در جامعه‏ي اسلامي و انساني، با توجّه به انحرافاتِ فراوان و ريشه دار در جامعه اسلامي و بشري، اقتضائاتِ خود را دارد و بدون فهم آن‏ها، فهمِ فلسفه‏ي غيبت، كمي مشكل به نظر مي‏رسد.

به همين جهت بايد به بيان فلسفه و علل غيبت بپردازيم تا از اين رهگذر به پاسخ پرسش دوم برسيم.

فلسفه و علل غيبتِ كبرا

طولاني شدن غيبتِ امام مهدي‏عليه السلام قطعاً بدون دليل نمي‏تواند باشد، و دلايل عقل پسند در مسائل اعتقادي و تاريخي - بويژه در اين مسئله - وجود دارد.

روايات پيامبرصلي الله عليه وآله و اهل بيت‏عليهم السلام كه پيش از تولّد حضرت مهدي‏عليه السلام صادر شده و در كتاب هاي حديثي و تاريخي قبل از تولّد امام مهدي‏عليه السلام ثبت شده، به برخي از اين دلايل عقل پسند اشاره داشته و به دلايلي فراتر از اين سطح نيز توجّه كرده است.

شهيد صدر كه در ملموس و محسوس كردن معقولات و دلايل و حياني و غيبي، دستي توان‏مند دارد، دلايلي روان‏شناختانه و جامعه شناختانه مطرح كرده كه از روايات نيز فهميده مي‏شوند.

ما، از سه منظر، به اين مسئله مي‏توانيم بنگريم:

1- از منظر روان‏شناختانه و جامعه شناختانه؛

2- از منظر تاريخي و كلامي؛

3- از منظر روايات و وحي الهي.

نظر روان شناختانه و جامعه شناختانه‏ي شهيد صدر

آيةالله العظمي شهيد سيّد محمّد باقر صدرقدس سره در كتاب شريف و بسيار فشرده و محقّقانه خود درباره‏ي امام مهدي‏عليه السلام(13) سه دليل و سه تفسير براي غيبتِ طولاني رهبري مانند امام مهدي‏عليه السلام - كه يك انقلاب جهاني فراگير و گسترده‏اي را برنامه ريزي و تدارك مي‏كند - مطرح كرده و با فرض چشم پوشي از دلايل غيبي - كه براي هر مسلمان قابل قبول بايد باشند - اين مسئله‏ي اعتقادي را تفسير يا تحليل مي‏كند.

تحليل يكم‏

1- تحوّلات جهاني و اصلاحات بزرگ، به يك رهبري بزرگ - كه رفتار و اهداف او از اعتماد به نفس و احساس تفوّق و برتري فوق العاده نسبت به وضع موجود برخاسته باشد - نياز دارد؛ زيرا، هميشه، تناسبي مستقيم و ارتباطي تنگاتنگ ميان احساس برتري و ايمان به تفوّق با نوع تحوّلات و حجم اصلاحات و دگرگوني‏ها وجود دارد.

2- رسالت جهاني امام مهدي‏عليه السلام در ايجاد يك تحوّلي چشم گير و جهاني، خلاصه مي‏شود، آن هم جهاني كه پر از ستم شده باشد.

3- بنابراين، رهبريِ اين حركت و اصلاحِ جهاني، بايد بزرگ‏تر از جهان پر از ستم و فساد باشد تا بتواند آن جهان فاسد را دگرگون كند. چنين رهبري، نبايد محصول فرهنگ اين تمدّن و اين جهانِ فاسد باشد، تا بتواند آن را دگرگون كند.

4- طبيعي است، انساني كه پرورش يافته‏ي يك تمدّن و محصول آن باشد، هميشه، هيبت و عظمت آن تمدّن، او را مي‏گيرد و نسبت به آن، احساس حقارت مي‏كند و توان مقابله با آن تمدّن و جهان فاسد را نخواهد داشت.

5- اگر انساني با تعدادي از تمدّن‏ها زندگي كرده باشد و نشو و نما و فروپاشي تمامي آن‏ها را ديده و لمس كرده باشد و اطّلاعات خود را از لابه‏لاي كتاب‏هاي تاريخ نگرفته باشد، بلكه خود همراه و معاصر تمام اين تمدّن‏ها باشد، بزرگ‏ترين تمدّن را هم كوچك مي‏بيند و به راحتي با آن درگير مي‏شود و مقابله مي‏كند و عظمت و هيبت آن تمدّن، او را زمين گير نمي‏كند.(14)

6- امام مهدي‏عليه السلام با عمر طولاني خود كه تمدن هاي گوناگوني را ديده و از نزديك نشو و نما و فروپاشي آن ها را لمس كرده است، از اين تفرّق و برتري لازم برخوردار است، در حالي كه اگر در همان زمان انقلابِ جهاني و روز موعود تولّد مي‏يافت، از چنين ويژگي مهم برخوردار نمي‏بود.

تحليل دوم‏

كسي كه معاصر و همراه تمدّن‏هاي گوناگون بوده باشد، اندوخته‏اي بزرگ خواهد داشت كه براي رهبريِ يك اصلاح بزرگ و جهاني، بسيار ضروري است. چنين رهبري، از توان‏مندي‏ها و اطّلاعات بسيار مهم براي ايجاد يك تحوّل اجتماعي فراگير، برخوردار خواهد بود و هميشه چنين انساني، در ارزيابي پديده‏هاي اجتماعي، آگاه‏تر و عميق از افراد ديگر خواهد بود.(15)

شايد تجربه‏ي رهبري امام خميني،قدس سره براي انقلاب اسلامي ايران، نمونه‏اي گويا از اين وضعيّت باشد. رهبريِ حكيمانه‏ي ايشان، با توجّه به شناخت او از پديده‏هاي اجتماعي و فريب نخوردن او از افراد فريبكار و ظاهرالصلاح و گروه‏هاي مدّعيِ اخلاص، با تمام شيطنت‏هاي استكبار جهاني، بهترين دليل و گواه اين امر مي‏باشد. ما كه از آغاز اين انقلاب و در طول سال‏هاي انقلاب، همراه اين تحوّل عظيم، نظاره گر رهبري‏هاي حكيمانه‏ي ايشان در مقاطع بسيار حسّاس انقلاب بوده‏ايم و آن را به صورتي ملموس و محسوس، درك كرده‏ايم، اين تحليل شيهد صدر در مورد امام مهدي‏عليه السلام - كه با عمر طولاني خود تجربيات گران بهايي را ذخيره كرده و براي انقلاب گسترده‏ي خود مورد بهره برداري قرار مي‏دهد - به خوبي مي‏فهميم و مي‏پسنديم. همين امر، سبب شد، كه افرادي مانند شهيد صدر، به خضوع و فروتني در برابر اين رهبر فرزانه وا داشته شوند.

امام خميني‏قدس سره حداقلّ، سه نظام را ديده است و در حدود هفت تا هشت دهه از عمر خود، ناظر نشو و نما و فروپاشي چندين نظام استبدادي و استعماري بوده است، و از تمام كساني كه داعيه‏ي رهبري اصلاحات داشتند، گوي سبقت را ربوده بود، و بالاخره به دليل همين اندوخته‏هاي تاريخي گران بها و با ارزش، رهبري بلامنازع گشته بود.

حال اگر امام مهدي‏عليه السلام امروزه ظهور كند، خبرويّت و تجربيّات چهارده قرن از تحوّلات اجتماعي را همراه خواهد داشت، و در مقايسه‏اي ساده، عظمت آن رهبر الهي بسيار چشم‏گير و قابل توجّه خواهد بود.

تحليل سوم‏

1- اصلاحات مورد نظر در روز موعود، اصلاحاتي برخاسته از رسالت عظيم و جهاني اسلام است.

2- چنين اصلاحاتي بزرگ و مكتبي، نيازمند رهبري است كه به منابع اوّليّه‏ي اسلام، دست‏رسي داشته و به آن‏ها بسيار نزديك باشد و پيرايه‏هاي حاصل بر پيكر اسلام، ميان او و اسلام راستين، فاصله‏اي به وجود نياورده باشد.

3- شخصيّت او، بايد از تمام پيرايه‏هاي حاصل در طول قرن‏هاي پي در پي، پيراسته باشد. شخصيّت او، شخصيّتي كاملاً مستقل، و از اسلامِ راستين، پر بار و غني باشد، تا اين كه بتواند اسلام راستين را دوباره زنده كند و سنّت واقعي محمّدي را احيا كند.

4- افرادي كه در پرتو تمدّن‏هاي فعلي به دنيا مي‏آيند و بزرگ مي‏شوند، تحت تأثير اين تمدّن‏ها قرار مي‏گيرند و رسوبات اين تمدّن‏ها، بر آنان تأثير منفي خواهد گذاشت، و در عمل، آثار منفي اين رسوبات بر جاي خواهد ماند.

5- يگانه عاملي كه رهايي او را از اين رسوبات تضمين مي‏كند، آن است كه زاده‏ي اين تمدّن‏ها نباشد، بلكه متولّد تمدني باشد كه خواهانِ مطرح شدن آن باشد.(16)

از اين منظرِ روان شناختي و جامعه شناختي - اگر از عنصر وحي و غيب چشم پوشي كنيم - به سادگي مي‏فهميم كه مهدي موعود، بايد حضوري ممتد و طولاني و همراه با كلّيّه‏ي تمدّن‏هاي پس از صدر اسلام داشته باشد، و كافي نيست كه در همان عصر آخرين انقلاب جهاني، متولّد شده باشد، بلكه معاصرت و همراهي واقعي او با تمام تمدّن‏هاي مطرح شده، چه تمدّن‏هاي گذشته و چه تمدّن‏هاي معاصر، الزامي است.

بنابراين، حضوري كه همزاد غيبت و استتار بوده، بسيار طولاني و ممتد خواهد بود، به گونه‏اي كه تمام تمدّن‏هاي بزرگ را ناكام و كوچك ببيند تا بتواند با تصميمي قاطع و اراده‏اي عظيم و جدّي، بزرگ‏ترين تمدّن بشري غير الهي را ريشه‏كن كند و اسلام ناب محمدي را آن طور كه بايد و شايد، در سراسر گيتي مستقر گرداند و تمام بشريّت را به سر منزل مقصود برساند.

غيبت كبرا از منظر كلام و تاريخ‏

1- زمين خدا، به هيچ وجه، نبايد از حجّتِ الهي خالي باشد، وگرنه، زمين، فاقدِ علّت يا فاقد فلسفه‏ي وجود خود خواهد بود، و اين، با حكمت الهي، ناسازگار است.

2- حال كه زمينِ خدا از حجّت خدا خالي نمي‏ماند و نبايد بماند، از دوازده حجّت الهي كه پس از پيامبر براي رهبري امّت اسلامي و جهان بشريّت معرّفي و تعيين شده‏اند، در سال دويست و شصت هجري، يازده اختر تاب‏ناك آسمان امامت و ولايت غروب كردند، و دوازدهمين اختر، بارِ سنگينِ مسئوليّتِ رهبريِ امّتِ اسلامي و جامعه‏ي بشري را بر دوش گرفت. او، يگانه رهبر معصوم و يگانه منجي بشريّت است.

3- با توجّه به عدم امكان ظهور و حضور علني او در جامعه‏ي اسلامي، بايد وجود او، از گزند حوادث حفظ شود تا تمام شرايط لازم براي ظهور و حضورِ كاملاً فعّال او در جامعه‏ي اسلامي و بشري فراهم آيد.

4- مدّت اين غيبت و حضور غير علني او، به اندازه‏اي خواهد بود كه تمام شرايط لازم براي ايفاي نقش اساسي او در سطحِ جهانِ اسلام و جهانِ بشريّت - كه به اسلام ناب نيازمند بوده و بايد احساس نياز كند - فراهم گردد.

5- يكي از مهم‏ترين شرايط لازم براي موفّقيّت او، يك احساس عمومي به ناكاميِ تمام ايده‏ها و مكتب‏ها و راه حل‏هاي بشري و احساس نيازِ شديدِ مردم به يك راه حل الهي و غيبي است.

6- تا زماني كه تمام راه حل‏هاي بشري، به تجربه گذاشته نشوند و ناكامي آن‏ها براي بشريّت روشن نگردد، چنين نيازي حاصل نخواهد شد. اين نياز عمومي، زمينه را براي گسترش سريع و جدّي اسلام ناب محمّدي به دست حضرت مهدي آل محمدعليهم السلام فراهم خواهد كرد.(17)

در برخي از روايات اهل بيت‏عليهم السلام چنين واقعيّتي مطرح شده است. از امام باقرعليه السلام چنين آمده است كه:

دولتنا آخر الدول، و لم يبق أهل بيت لهم دولة إلاّ ملكوا قبلنا، لئلاّ يقولوا إذا رأوا سيرتنا ((اِذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء)). و هو قول الله عزّوجلّ: ((والعاقبة للمتقين))؛(18)

دولت ما، آخرين دولت است، و تمام كساني كه ممكن است حكومت كنند و به قدرت برسند، پيش از ما حكومت خواهند كرد (و خود را نشان خواهند داد) تا مبادا هنگامي كه روش مملكت داري ما را ببينند، بگويند: ((ما هم اگر به قدرت مي‏رسيديم، مانند اهل بيت‏عليهم السلام عمل مي‏كرديم.)). اين، همان سخن خدا است كه مي‏فرمايد: ((و عاقبت، از آنِ متقيان است.)).

از حضرت علي‏عليه السلام نيز چنين آمده است:

لاتخلو الأرض من قائم للّه بحجة، إمّا ظاهراً مشهوراً و إمّا خائفاً مستوراً، لئلاّ تبطل حجج الله و بيّناته؛(19)

زمين، از حجّتي كه براي خدا قيام كند، خالي نمي‏ماند، يا آشكارا و يا پنهان، تا اين كه حجّت‏هاي خدا و نشانه‏هاي روشن او، باطل نگردد.

طولاني بودن غيبت، نتيجه‏ي طبيعي فراهم نبودن تمام شرايط لازم براي يك ظهور علني است، كه با توجّه به ضرورت تحقّق عدل فراگير الهي در جهان بشريّتّ - طبق وعده‏ي الهي و سنّت هاي غير قابل تخلّف او - رقم زده شده است.

بنابراين طولاني بودن غيبت امام مهدي‏عليه السلام - كه آخرين حجّت الهي براي رهبري جامعه‏ي بشري تعيين و ذخيره شده است - امري اجتناب‏ناپذير است.

غيبتِ كبرا از منظر روايات‏

در مدّت دويست و پنجاه و پنج سال، صدها روايت از پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله و اهل بيت معصوم‏عليهم السلام او به سمع شيعيان و عموم مسلمان درباره‏ي مهدي‏عليه السلام رسيده و در متون كتاب‏هاي حديث، از شيعه و غير شيعه، ثبت شده است.

طبق استقراء و نقل آيةالله العظمي سيد صدر الدين صدرقدس سره در كتاب شريف المهدي، چهار صد روايت از پيامبر، از طرق اهل سنّت، و شش هزار روايت، از طريق شيعه و غير شيعه، درباره‏ي حضرت مهدي‏عليه السلام به ما رسيده است.(20)

در حدود هفتاد روايت از پيامبرصلي الله عليه وآله و اهل بيت‏عليهم السلام به فلسفه و غيبت امام مهدي عليه السلام و طولاني بودن غيبت او، به طور صريح يا به اشاره، همراه با تعليل و تحليل، پرداخته است.

از حضرت پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله به سه سبب (در نُه روايت)، و از حضرت علي‏عليه السلام پنج سبب (در دَه روايت)، و از امام حسن و حسين‏عليهما السلام به دو سبب (از هر كدام يك روايت)، و از امام سجادعليه السلام به دو سبب (در سه روايت) و از امام باقرعليه السلام به پنج سبب (در دوازده روايت)، و از امام صادق‏عليه السلام به ده سبب (در بيست و يك روايت)، و از امام كاظم و امام رضاعليهما السلام هر كدام پنج روايت و پنج سبب، و از امام جوادعليه السلام به دو سبب (در دو روايت) و از امام هادي‏عليه السلام يك روايت و از امام حسن عسكري‏عليه السلام دو سبب (در چهار روايت) اشاره شده است.(21)

اينك، به برخي از روايات در زمينه‏ي اسباب و فلسفه‏ي غيبت، اشاره مي‏كنيم:

1- زراره، از امام باقرعليه السلام روايت كرده است كه امام فرمودند: ((به درستي كه براي حضرت قائم‏عليه السلام غيبتي قبل از ظهور او خواهد بود.)). زراره عرض مي‏كند: ((چرا؟)). امام مي‏فرمايد: ((مي‏ترسد.)).(22)

2- امام صادق‏عليه السلام از اميرالمؤمنين‏عليه السلام در خطبه‏اي كه سنّت‏هاي الهي را در تحوّلات اجتماعي امّت‏ها يادآوري كرده، به برخي اسباب غيبت و سرگرداني آينده‏ي مردم اشاره كرده، نقل مي‏فرمايد:

لقد اجتمعتم علي سلطان الداعي إلي الضلالة و أحييتم الباطل و أخلفتم الحق وراء ظهوركم، وقطعتم الأدني من أهل بدر و وصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله‏9؛(23)

به درستي كه بر سلطنت كسي كه به گمراهي دعوت كننده است، جمع شده‏ايد و باطل را زنده كرده‏ايد و حق را پشت سر نهاده‏ايد و از نزديك‏ترين

فرد به رسول خدا، از بدريّون، بريده، و به دورترين فردي كه از جنگ افروزان بر ضد رسول خدا بوده، وصلت كرده‏ايد و از او پيروي مي‏كنيد)).

و در همين خطبه نيز چنين فرموده‏اند:

فقد نبذتم قدسكم و أطفأتم مصابيحكم و قلّدتم هدايتكم مَنْ لايملك لنفسه ولا لكم سمعاً و لابصراً... ولو لم تتواكلوا أمركم ولم تتخاذلوا عن نصرة الحق بينكم ولم تهنوا عن توهين الباطل، لم يتشجع عليكم من ليس مثلكم، و لم يقو من قوي عليكم و علي هضم الطاعة و إزوائها عن أهلها فيكم. تُهتم كما تأهت بنو إسرائيل علي عهد موسي...؛(24)

آن چه را كه به شما قدس و عظمت مي‏دهد، رها كرديد، و چراغ‏هاي (هدايت) خود را خاموش كرديد، و هدايت (و افسار) خود را به دست كساني سپرديد كه هيچ‏گونه شنوايي و بصيرت و دانايي براي خود و شما ندارد و مالك امر خويشتن نبوده. هر آينه، اگر كارهاي خود را به هم واگذار نمي‏كرديد و ضعف نشان نمي‏داديد و از ياري حق، صرف نظر نمي‏كرديد و در تضعيف و توهين باطل سُستي نمي‏كرديد، كساني كه مانند شما نبودند، بر شما مسلّط نمي‏شدند و چيره نمي‏گشتند، و اطاعت و فرمان‏برداري از فرمانروايان به حق را زير پا قرار نمي‏دادند... همان طور كه بني اسراييل در عهد موسي، گم گشته شدند، شما نيز همانند آنان گم شده‏ايد و سرگردان گشته‏ايد...

رها كردن چراغ‏هاي هدايت الهي و پيروي از مدّعيان دروغين هدايت، كه ستمگران و دژخيمان باشند، هر دو، دو روي يك سكه هستند كه نتيجه‏اي جز سرگرداني و از دست دادن مشعل‏هاي فروزان هدايت الهي كه بسيار پرفروغ‏اند و راه را از چاه نشان مي‏دهند و بشريّت را از ظلمت‏ها به سوي نور هدايت مي‏كنند، نخواهد داشت.

3- مفضّل فرزند عمر، از امام صادق‏عليه السلام چنين روايت كرده است:

... واعلموا أنَّ الأرض لاتخلو من حجّة للّه و لكنّ الله سيُعْمي خلقه منها بظلمهم و جورهم و إسرافهم علي أنفسهم...؛(25)

... بدانيد كه زمين، از حجتّي براي خدا، خالي نمي‏ماند، ولي خداوند او را از چشمان خلق خود دور نگه مي‏دارد، آن هم به خاطر ستم آنان و اسراف‏شان بر خودشان...

4- از امام سجادعليه السلام نيز درباره‏ي غيبت طولاني امام مهدي‏عليه السلام چنين روايت شده است:

فيطول أمدها حتّي يرجَع عن هذا الأمر أكثر مَنْ يقول به، فلا يثبت عليه إلاّ مَنْ قوي يقينه و صحّت معرفته و لم يجد في نفسه حرجاً ممّا قضينا و سلّم لنا أهل البيت؛(26)

پس دوران آن غيبت، طولاني مي‏شود تا اين كه بيش‏تر كساني كه به اين امر معتقد بودند (و ادّعاي ولايت ما را داشتند) بر مي‏گردند و بر اين امر، كسي پايدار نمي‏ماند، مگر كسي كه يقين او محكم و معرفت او صحيح باشد و در درون خود هيچ‏گونه مشكلي نسبت به قضاوت‏هاي ما و دستورهاي ما اهل بيت نداشته باشد و به طور كامل تسليم ما باشد.

5- از امام صادق‏عليه السلام از اميرمؤمنان علي‏عليه السلام چنين آمده است:

وليغيبنّ عنهم تمييزاً لأهل الضلالة حتّي يقولَ الجاهل ما للّه في آل محمّد من حاجة؛(27)

به درستي كه از آنان، پنهان خواهد شد و غيبت خواهد كرد تا گمراهان آشكار گردند تا جايي كه بي خردان بگويند: ((خدا را در آل محمد حاجتي نيست!)).

6- در روايتي، حسن فرزند محبوب، فرزند ابراهيم كرخي، از امام صادق‏عليه السلام مي‏پرسد كه ((حضرت علي‏عليه السلام با همه‏ي توان‏مندي‏هايي كه داشت، چه گونه ديگران بر او چيره شدند و چنين اجازه‏اي به آنان داد، در حالي كه مي‏توانست در برابر آنان بايستد؟)). امام صادق‏عليه السلام پاسخ مي‏دهد كه آيه‏اي در كتاب خدا مانع او شد. سپس امام، پس از تلاوت آيه‏ي ((لو تزيّلوا لعذّبنا الذين كفروا منهم..)) فرمودند:

به درستي كه براي خداي عزّوجل، وديعت‏هايي مؤمن در نسل‏هاي آينده‏ي كافران وجود دارد، و علي‏عليه السلام آن پدران كافر را به خاطر آن وديعت‏هاي با ايمان، به قتل نرساند. و همچنين است قائم ما اهل البيت، ظاهر نمي‏شود مگر آن كه ودايع الهي، آشكار شوند و به دنيا بيايند.(28)

7- عبدالعظيم حسني از امام جوادعليه السلام و او از اميرالمؤمنين‏عليه السلام چنين نقل كرده است:

إنَّ القائم منّا إذا قام لم يكن لأحد في عنقه بيعة فلذالك تخفي ولادته و يغيب شخصه؛(29)

به درستي كه قائم از ما - هر گاه قيام كند - بيعت هيچ كس را برگردن نداشته باشد و مديون هيچ كس نباشد. به همين دليل، تولّد او پنهان مي‏شود و شخص او غايب مي‏گردد.

8- امام صادق‏عليه السلام درباره‏ي جريان سنّت‏هاي انبياي گذشته در مورد حضرت مهدي‏عليه السلام چنين فرموده است:

إنَّ الله عزّوجلّ أبي إلاَّ أن يجري فيه سنن الأنبياءعليهم السلام في غيباتهم، و أنّه لابدّ - يا سدير! - من استيفاء مدّة غيباتهم..؛(30)

به درستي كه خداي عزّوجلّ، از ظهور مي‏پرهيزد مگر اين كه، جاري كند سنّت انبيا را در غيبت‏هايشان، در مورد حضرت مهدي‏7. اي سدير! حتماً بايد تمام مدّت غيبت‏هاي انبيا را سپري كند.

9- از امام محمد باقرعليه السلام چنين روايت شده است:

إنّ اللّه إذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين أظهرهم؛(31)

به درستي كه خداوند، هر گاه مجاورت قومي و جمعي را براي ما دوست نداشته باشد، ما را از آنان مي‏گيرد، و آنان را از وجود ما محروم مي‏كند.

10- ابوخالد كابلي از امام باقرعليه السلام نامگذاري حضرت قائم را مي‏خواهد تا او را با نام بشناسد. امام مي‏فرمايد:

اي پدر خالد! از چيزي پرسيدي كه فرزندان فاطمه، هر آينه آن را بدانند، بر قطعه قطعه كردن آن، حرص خواهند ورزيد.(32)

11- محمّد، فرزند نعمان، از امام صادق‏عليه السلام روايت كرده است كه:

وأقرب ما يكون [العباد] إلي الله عزّوجلّ و أرضي‏ ما يكون عنه إذا افتقدوا حجة الله فلم يظهر لهم و حجب عنهم، لم يعلموا بمكانه و هم في ذالك يعلمون أنَّه لم تبطل حجج الله ولابيناته، فعندها فليتوقّعوا الفرج صباحاً و مساءاً؛(33)

نزديك‏ترين حالتي كه (بندگان) به خداي عزّوجلّ مي‏توانند داشته باشند، زماني است كه حجّت خدا را از دست داده باشند و براي آنان ظاهر نباشد و آنان از او محروم باشند در حالي كه مي‏دانند كه او وجود دارد و حجّت خدا بر آنان تمام باشد. در چنين زماني، بايد منتظر فرج و فراخي در هر صبح و شام باشند.

12- از امام باقرعليه السلام چنين آمده است:

حتّي إذا أشرتم بأصابعكم و ملتم بحواجبكم غيّب الله عنكم نجمكم...؛(34)

تا زماني كه با انگشتان خود اشاره نموده و با ابروهاي خود علامت داديد، و اسرار ما را فاش كرديد، خداوند، ستاره‏ي [هدايت‏] شما را از شما دريغ كرده و او را غايب مي‏گرداند.

13- امام صادق‏عليه السلام در روايت عبدالله فرزند فضل هاشمي، چنين فرموده‏اند:

((إنّ لصاحب هذا الأمر غيبة لابدّ منها، يرتاب فيها كلُّ مبطلٍ)). فقلت له: ((و لِمَ جعلت فداك؟)). قال: ((لأمرٍ لم يؤذن لنا في كشفه لكم.)).

قلت: ((فما وجه الحكمة في غيبته؟)). قال: ((وجه الحكمة في غيبته وجهُ الحكمة في غيبات مَنْ تقدّم من حجج الله تعالي ذكره. إنّ وجه الحكمة في ذالك لاينكشف إلاّ بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاة الخضرعليه السلام إلاّ بعد افتراقهما. يابن الفضل! إن هذا الأمر من أمر الله، و سرّ من أسرار الله، و غيب من غيب الله.)).(35)

((به درستي كه براي صاحب اين امر، غيبتي حتمي است كه هر انسان ناخالص و اهل باطل، در آن شك خواهد كرد.)). گفتم: ((چرا؟ فدايت گردم!)). فرمود: ((به سبب امري كه اجازه‏ي كشف آن براي شما، به ما داده نشده است.)). پرسيدم: ((پس حكمت غيبت چيست؟)). فرمود: ((همان حكمتي كه غيبت‏هاي ساير انبيا دارا بود. به درستي كه حكمت آن، كشف نخواهد شد، مگر پس از ظهور او، همان طور كه حكمت كار خضرعليه السلام براي موسي روشن نشد، مگر زماني كه از هم جدا شدند.

اي فرزند فضل! به درستي كه اين امر، از آنِ خدا است و سِرّي از اسرار خدا و غيبي از غيب‏هاي او است.))

نتايج روايات فلسفه‏ي غيبتِ كبرا

در يك جمع بندي، مي‏توانيم اسباب غيبت را چنين بر شمريم:

1- عدم مصونيّت امام‏عليه السلام از قتل در صورتي كه غايب نباشد.

2- سرسپردگي مردم براي جبّاران و ستمگران، به طور طبيعي به غيبت امام مي‏انجامد.

3- يأس و نااميدي از تمام مدّعيان اصلاح، زمينه را براي ظهور مهدي‏عليه السلام فراهم مي‏كند.

4- آزمايش و امتحان مردم، ضروري است و با غيبت او، خالص‏ها از ناخالص‏ها جدا مي‏شوند.

5- ودايع الهي در نسل‏هاي آينده بايد ظاهر شوند تا امام مهدي‏عليه السلام را ياري دهند.

6- بايد غيبت كند تا بيعت هيچ ستمگري برگردن او نباشد.

7- رها كردن امامان - كه چراغ‏هاي هدايت اند - نتيجه‏اي جز غيبت امام و سرگرداني مردم نخواهد داشت.

8- تمام سنّت‏هاي انبياي گذشته، در ذخيره‏ي انبيا جمع شده است. غيبت نيز يكي از سنّت هاي جاري براي انبياي الهي است، بلكه به اندازه‏ي مجموع مدّت غيبت آنان، غيبت او طول خواهد كشيد، و در پرتو سنّت‏هاي الهي، بايد حضور و غيبت حضرت مهدي‏عليه السلام مورد توجّه قرار گيرد.

9- حضور امام معصوم در ميان مردم، شايستگي و لياقت مي‏خواهد، و در صورت فقدان اين لياقت، غيبت، مطرح مي‏گردد تا زماني كه لياقت و شايستگي حضور امام معصوم را در ميان خود به دست آورند.

10- حسد و رشك رقيبان، مانع ظهور و حضور آشكار او است.

11- مردم، با فقدان امام معصوم، احساس نياز مبرم به وجود او خواهند داشت، و غيبت او، عامل قرب و رشد و تكامل آنان خواهد شد، در حالي كه در صورت حضور، قدر نعمت را ندانسته و از چنين رشدي محروم خواهند بود.

12- شيعيان، به دليل كشف اسرار اهل بيت‏عليهم السلام فرصت‏هاي طلايي را از دست دادند، و آماده نبودن خود را براي حركت در ركاب امام قائم‏عليه السلام به اثبات رساندند.

13- علّت اصلي غيبت، قابل فهم نيست، مگر اين كه غيبت سپري شود و پس از ظهور، آن علّتِ اصلي آشكار خواهد شد.

طبيعي است با توجّه به فراواني روايت‏هاي ياد شده و احصا شده، بررسي سند هر روايت لازم نيست. ضمناً، با توجّه به منطقي بودن تمام اين اسباب و حكمت‏ها، نيازي به بررسي سندي نيست. گذشته از اين كه واقعيّت‏هاي تاريخي نيز تأييد كننده‏ي بسياري از اين اسباب ياد شده است. و اصول علمي جاري در تحوّلات اجتماعي نيز شاهد صدق مضمون روايت‏هاي مورد نظر است.

البته روايت‏هاي رسيده از امام مهدي‏عليه السلام - كه در اين زمينه بسيار قابل توجّه است - نبايد از نظر دور باشند؛ زيرا كه او صاحب غيبت است و در توقيع‏هاي گوناگون، به اسباب غيبت خود پرداخته است و ما را از سر گرداني در اين زمينه بيرون آورده است.(36)

پيامدهاي روايات غيبت كبرا

روايت‏هاي پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله و يازده امام معصوم‏عليهم السلام - به دليل نقش‏هاي متعدد هر يك از معصومان، و صادر شدن آن روايات قبل از تولّد امام مهدي‏عليه السلام(37) - از موقعيّت علمي ويژه‏اي برخوردار است و پيامدهاي گوناگوني را در پي داشته است كه به برخي از اين پيامدها اشاره مي‏كنيم:

1- زمينه سازي رواني براي شيعيان و مسلمانان نسبت به اصل غيبت و طولاني بودن آن.

2- تعيين تكليف مسلمانان و شيعيان در دوران غيبت كبرا و ايجاد زمينه براي هر گونه سؤال جهت كسب تكليف خود.

3- روشن كردن وضعيّت آينده‏ي جامعه اسلامي و شرايط سياسي اجتماعي و هشدار دادن نسبت به آن.

4- تطابق پيشگويي‏ها و واقعيت‏هاي تحقّق يافته، دليلي روشن و گويا بر صحّت و صدق و سلامت راه و مكتب اهل بيت به دست مي‏دهد كه مورد توجّه و عنايت شيعيان و مسلمانانِ آگاه بوده است.

5- مسلمانان و خصوصاً شيعيان، با توجّه به شرايط آينده، خود را براي برنامه ريزي مناسب آماده مي‏كنند و از هر گونه وضعيّت ناخواسته دور خواهند بود و حداكثر آمادگي را خواهند داشت.

رفع يك اشكال‏

تمام اسباب و حكمت‏هاي ياد شده، به جز آخرين و سيزدهمين مورد، قابل جمع است. روشن است كه برخي از حكمت‏ها، به امام مهدي‏عليه السلام و برخي حكمت‏ها، به مسلمانان يا مردم جهان و برخي حكمت‏ها، به شيعيان، و برخي حكمت‏ها، به آيندگان و شرايط و امكانات لازم براي به وجود آمدن يك تحوّل عمومي، بر مي‏گردند.

آخرين مورد، با تمام موارد دوازده گانه، در تعارض است؛ زيرا، فهم سرّ غيب را ناممكن مي‏داند و زمان امكان فهم آن را پس از ظهور بيان مي‏كند.

آيا واقعاً ميان اين مورد و ساير موارد، تعارض وجود دارد؟ يا به گونه‏اي است كه امكان جمع وجود دارد، و در فهم معناي حديث بايد تجديد نظر شود؟

از آن جايي كه در متن حديث، به طور همزمان، دو عبارت ((وجه الحكمة لم يؤذن في كشفه لنا)) و سپس بيان اسباب غيبت ساير انبيا با هم آمده‏اند، و تناقض آشكار در يك حديث، معنايي ندارد، بايد به گونه‏اي اين دو عبارت بيان شوند كه تناقضي پيش نيايد.

1- اگر ميان علّت و حكمت، فرق بگذاريم و علّت را علّت تامه - كه وجود معلول، دائر مدار وجود آن است - بدانيم، و حكمت را به عنوان فايده و يا جزء علّت ببينيم، اين تناقض رفع مي‏گردد و معناي حديث چنين مي‏شود:

((علّت اصلي يا تمام العلة، قابل دست‏رسي نيست، مگر پس از ظهور امام‏عليه السلام در حالي كه جزء العلة و يا برخي فوائد، قابل فهم است.)).

2- هر چند كه عبارت ((لم يؤذن لنا في كشفه لكم)) بيان كننده‏ي عدم امكان فهم علّت نيست، بلكه گوياي اين است كه اجازه‏ي بيان علّت به امامان داده نشده است، هر چند كه قابل فهم براي برخي افراد باشد.

3- روشن شدن علّت غيبت پس از ظهور، گوياي اين است كه تمام اَبعاد علّت يا تمام اجزاء علّت يا علّت واقعي و ريشه‏اي، زماني مفهوم خواهد بود كه تجربه‏ي غيبت سپري شده باشد. روشن است كه برخي دانش‏ها، قبل از تجربه، در حدِّ يك فرضيّه يا نظريّه خواهند بود، و زماني كه تجربه‏ي كامل انجام گيرد، تمام واقعيّت‏ها روشن مي‏شوند و فهم ما از آن پديده، فهمي عميق و بايسته خواهد بود. حضرت علي‏عليه السلام فرموده است: ((في التجربة علم مستأنف؛ در تجربه، علمي جديد نهفته است كه بدون تجربه، امكان دست‏رسي به آن نيست.)). تجربه‏ي غيبت، و سپس ظهور پس از غيبت، تمامِ حقيقتِ غيبت را روشن خواهد كرد.

4- البته اشاره به علل يا علّت غيبت‏هاي انبياي گذشته، مي‏تواند يك كُد باشد؛ زيرا، كه ارجاع به تجربيات گذشتگان، معنايش نشان دادن راه فهم علّت غيبت با اشاره است كه در اين صورت، باعبارت ((لم يؤذن لنا في كشفه)) قابل جمع است؛ زيرا، صريحاً، آن را كشف نكرده‏اند، هر چند كه راه كشف آن را مطرح كرده‏اند. انسانِ فهيم، خود بايد در پي كشف آن باشد. چه بسا، ايجاد انگيزه براي جست و جوي علّت، يكي از علل يا علّت اصلي عدم كشف آن باشد.

خلاصه‏ي بحث‏

1- غيبت طولاني و ممتد دوازدهمين و آخرين اختر معصوم و تاب‏ناك آسمان امامت و ولايت، حضرت مهدي آل محمدعليه السلام صرفاً، يك پيش بيني نبوده، بلكه بر طبق سنّت هاي جاري در جوامع بشري و تحوّلات جوامع انساني، امري اجتناب‏ناپذير، و يك استراتژي براي تحقّق اهداف كلان و آرمان‏هاي جهاني رسالت پيامبر خاتم‏صلي الله عليه وآله است.

2- تحوّلات جزئي و مقطعي، مانع اصل غيبت نشده است و نمي‏شود.

3- احساس نياز عمومي و عميق و گسترده - در جهان اسلام و جهان بشريّت - به يك مصلحي الهي و آسماني، يك شرط اصلي براي تحقّق يك اصلاح جهاني مي‏باشد.

4- اين احساسِ نياز، پس از يك سلسله تجربيّات تلخ و طولاني، و شكست‏ها و ناكامي‏هاي تكان دهنده‏ي ناشي از حاكميّت تمام مكتب‏ها و ايده‏هاي بشري غير آسماني، حاصل مي‏شود.

5- زمينه سازي براي تحقّق اين غيبت كبرا، يك اصل مهم و حاكم بر تمام فعّاليّت‏هاي امام مهدي‏عليه السلام در دوران غيبت صغرا است. اين جا است كه بايد ببينيم در دوران غيبت صغرا، زمينه‏هاي لازم براي تحقّق غيبت كبرا و رفع چالش‏هاي آن، چه گونه تحقّق يافت.

-------------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) اثبات الهداة، ج 3، ص 570.

2) امام جواد و عسكريين‏عليهما السلام.

3) امام كاظم و امام رضا و امام جواد و عسكريين‏عليهم السلام.

4) حديث سلسلة الذهب از امام رضاعليه السلام در نيشابور، نشانه‏اي روشن از اين مطالبه به حق مي‏باشد.

5) سؤال‏هاي شيعيان از امام باقرعليه السلام و نيز از امام صادق‏عليه السلام كه او امام قائم است، نشانه‏اي بر اين مطلب است.

6) ر.ك: تاريخ عصر غيبت، از پورسيّد آقايي، صفحه‏ي 70، قيام هاي علويان) و صفحه‏ي 344 (درباره‏ي دولت هاي شيعي.)

7) تاريخچه‏ي زندگاني امام محمد جوادعليه السلام و امام علي النقي و امام حسن عسكري‏عليهما السلام بهترين گواه و بالاترين سند زنده براي اين واقعيّت بسيار تلخ است.

8) ر.ك: تاريخ غيبت صغري، شهيد سيّد محمّد صدر، ص 369 - 370 و 549 - 566 .

9) كافي، ج 1، ص 329.

10) بحارالأنوار، ج 51، ص 160-161.

11) كمال الدين، ج 2، ص 409.

12) كهف: 110.

13) بحثٌ حول المهدي، تحقيق د. عبدالجبار شرارة.

14) بحث حول المهدي، ص 84 - 87 (تحقيق عبدالجبار شرارة، چاپ مركز الغدير للدراسات الإسلامية - قم.

15) همان، ص 488.

16) همان، ص 88.

17) همان، ص 118 و 127 - 128.

18) الغيبة، شيخ طوسي، ص 282.

19) معجم أحاديث إلامام المهدي‏عليه السلام، ج 3، ص 68.

20) ر.ك: بحث حول المهدي، شهيد سيّد محمّد باقر صدر، ص 104؛ المهدي الموعود المنتظر، شيخ نجم الدين الطبسي.

21) بحارالأنوار، جلدهاي 51 و 52 به بيست و دو روايت اكتفا شده، و با بررسي ساير روايات در باب‏هاي ديگر، بيش از هفتاد روايت به دست آمد.

22) علل الشرايع، ج 1، ص 246.

23) بحارالانوار، ج 51، ص 122 - 123.

24) بحارالانوار؛ ج 51، ص 111.

25) بحارالأنوار، ج 51، ص 112 - 113.

26) بحارالأنوار، ج 51، ص 134.

27) بحارالأنوار، ج 51، ص 112.

28) علل الشرايع، ص 147.

29) بحارالأنوار، ج 51، ص 109 - 110.

30) بحارالأنوار، ج 51، ص 142 - 143.

31) بحارالأنوار، ج 52، ص 90.

32) بحارالأنوار، ج 52، ص 98.

33) بحارالأنوار، ج 52، ص 95.

34) بحارالأنوار، ج 51، ص 138.

35) كمال الدين، ص 481.

36) به اين توقيع‏ها در بحث‏هاي آينده، اشاره خواهد شد.

37) ر.ك. الفكر الاسلامي، شماره‏ي 16، صفحه‏ي 223 - 230.